



رجاوندان شهر امید

جلسه ارائه کتاب

توسط : خانم فهیمه حبیب الله
9
آقای علیرضا محمدی

در این نشست بر آنیم تا در مورد مسائل زیر هم اندیشی کنیم:

- آیا زندگی معنایی دارد؟!؟
- زندگی با وجود مرگ، فقدان و رنج چگونه می تواند معنا دار باشد؟!؟
- نقش خدا و دین در زندگی معنا دار چیست؟!؟
- در این میانه، خود شکوفایی چگونه ممکن است به زندگی معنا ببخشد؟

در جست و جوی معنا

چگونه زندگی کنیم؟

أسوالد هنفلینگ

امیر حسین خداپرست و غزاله حجتی



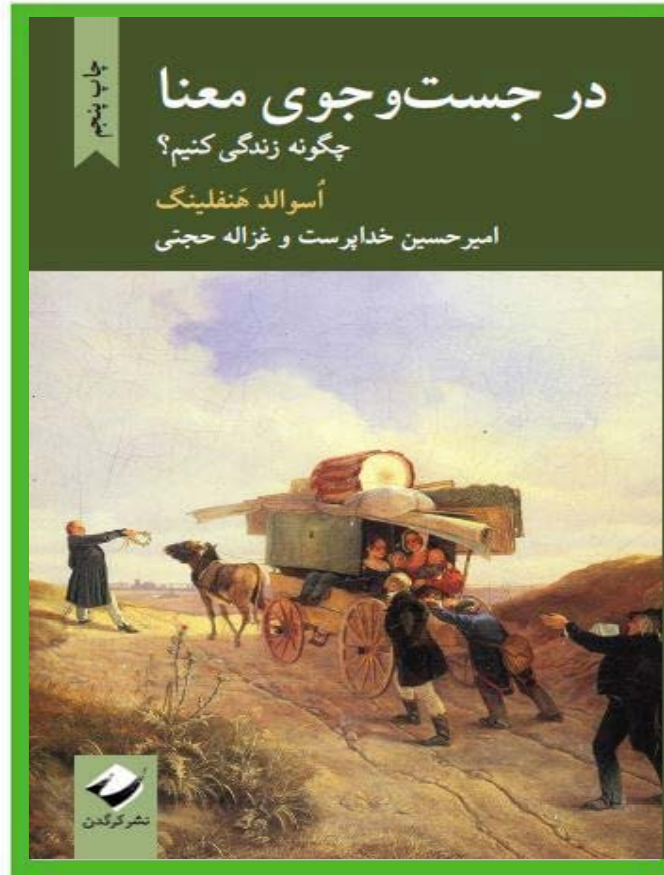
نشر کرکدن

۳ مرداد ۱۴۰۰
ساعت: ۲۰:۳۰ تا ۲۲:۳۰

آگاهی شاد است، آزادیست



رجاوندان شهر امید



ارائه دهندگان :
فهیمة حبیب الله
علیرضا محمدی

تاریخ: ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

مکان: نرم افزار GoToMeeting

شماره جلسه : ۵۵



مقدمه ی برون کتابی !

معنای زندگی سوال مساله یا راز!؟

معنای زندگی و **ویروس کرونا**

پادزهر های پیشنهادی حکما :

از خود گذشتن = ویکتور فرانکل

خلاقیت و آفرینش = یالوم

خود شکوفایی = مزلو

رویکرد کتاب حاضر :

در فصول ابتدایی به وجوه منفی ایی ناظر است که معنای زندگی را تحت تاثیر قرار می دهد

مانند مرگ فقدان رنج و نبود هدف غایی

و نیمه دوم کتاب به این مساله می پردازد که با وجود چنین مسائلی چگونه می توان زیستی معنا دار را تجربه کرد ؟



معنای زندگی چیست؟

کار فلسفه این است که واژه ها را از کاربرد مابعدالطبیعی شان خارج کند و به روزمره شان برگرداند. پرسش های مربوط به معنا و هدف می توانند به شیوه های دیگر مطرح شوند. زندگی سرشار از معناست.

معنای زندگی چیست؟ یکی از راه های معنا در زندگی خود شکوفایی است.



فصل اول : رنج

اگر مرگ پایان عادی و منطقی همه ماست پس برای چه باید مانع مردن شد؟

۱. ما درد را احساس می کنیم اما بی دردی را نه: هر چه لحظات لذت بخش تر باشد تندتر می گذرد و هر چه دردناکتر باشد کندتر. به محض آنکه لذت و شادی زائل شوند فقدان آن احساس می شود. حیوان بر خلاف انسان به لذت ها و رنج های فعلی محدود است و شادی ها و غم های او بر هم انباشته نمی شوند.

۲. نوسان میان درد و ملال: شوپنهاور میگوید خوشبختی واقعا و ذاتا همواره سلبی است. او معتقد است لذت یعنی نداشتن ترس و فقدان درد و استدلال می آورد که خوشبختی همواره در ارضای میل است و میل خود وضع و حال دردناکی است.



۳. آیا برخی از زندگی ها برتر از برخی دیگرند؟ : این می تواند تسلا ی کوچکی برای کسانی باشد که ناخوشی هایشان بیش از حد متوسط است اما شوپنهاور می گوید این تفاوت ها عمدتاً وهمی اند و درست عقل بیشتر آدمیان آنان را قادر میسازد بیش از حیوانات رنج ببرند. انسان های افسرده جهان را منفی می نگرند چون به افسردگی تمایل دارند و افراد شاد هم جهان را زیبا می بینند اما احساس شادی و افسردگی بی دلیل هم در کار است.



۴. ارزش رنج: **ایا رنج لزوما بد است؟** رنج زیاد دست کم این مزیت را دارد که ما را نسبت به ناراحتی های کوچکتر بی حس می کند. رنج می تواند در خدمت تقویت یا حتی ممکن کردن برخی تجربه های لذت بخش زندگی باشد. راگین چخوف نتیجه گرفت که زندگی و کار خودش در گوشه ای دور افتاده از روسیه بی معناست.

۵. نتیجه: **آیازیستن فایده ای دارد؟** برخلاف نظر شوپنهاور زندگی تجربه های خوش بیشتری نسبت به تجربه های دردناکش دارد و این امر احتمالا آسان تر از کار سلبی شوپنهاور نیست.



فصل دوم : هدف

هدف زندگی چیست؟ آیا این پرسش معنایی دارد؟

۱. پرسش "چرا؟": وسایل و اهداف

انسان حیوانی هدفدار است، زندگی بدون هدف اساساً زندگی انسانی نیست. بیشتر فعالیت های ما چه مهم و چه پیش پا افتاده آکنده از هدف است. هیوم نتیجه می گیرد که غایت نهایی اعمال آدمی را باید واقعیت های طبیعت دانست که تبیین آنها از طریق دلیل نیست بلکه از طریق احساسات و انفعالات نوع بشر است.

۲. هدف دیگر جذاب نیست

تبیین هیوم از جهت دیگری هم گمراه کننده است یکی از دلایل نهایی او برای عمل اجتناب از درد است و دلیل دیگر طلب لذت. اما لذت پایانه ای است که کمتر از درد رضایت بخش است.



۳. از چشم اوزیماندباس:

آدمی قادر است خود و جهان را به طرق گوناگون و از منظر مختلف دریابد. دور و نزدیک، گذشته و حال، خودم و دیگران همه در نظام مفهومی واحدی جمع آمده اند. زندگی که هدفی در آن وجود دارد زندگی معناداری است اما هرنوع هدفی معنا ایجاد نمی کند.

. منم اوزیماند یاس، شاه شاهان در آثار عظیم من بنگر و ناامید شو

۴. چرخه بی پایان نسل ها:

ریچارد تیلور می نویسد: زندگی هر انسان شبیه یکی از بالا رفتن های سیزیف به سوی بالای تپه است.

ریلکه: سخن از قول پرندگان مهاجری می گوید "این همه که چه؟" تمهیدات آغاز سفر، سفر نومیدانه به دور دست ها بدون غذا، عمل پرهیجان جفت گیری و لانه سازی پرندگانی که در طول سفر جان سالم به در برده اند و غیره. این همه که چه؟ چنین پرسش هایی ممکن برای پرنده پیش بیاید اما برای آدمیان می شود و پیش می آید.



۵. رفتن و رسیدن

دست یابی به هدف یکی از مولفه های زندگی هدفدار و از این حیث معنادار است اما از حیث دیگری دستیابی به هدف مخرب معناست. امیدوارانه رفتن بهتر از رسیدن است.

۶. آیا زندگی پوچ است؟

چنانکه دیدیم زندگی هدفدار به جهات متعدد رضایت بخش نیست. اگرچه طرح واره وسیله - هدف، از یک جهت رضایت بخش است. تامس نیگل دیدگاه جدی بودن را نا به جا می بیند و مانند آلبر کامو نتیجه می گیرد زندگی پوچ است او بر این باور است که پوچی زندگی ما به صرف آگاهی از آن دیدگاه نا به جا در کنار دیدگاه جدی است. در اینجا معنای روشنی برای ادعای پوچ بودن خود زندگی به دست داده نشده است.



۷. علاج طبیعت

تولستوی شگفتی خود را از این واقعیت بیان می کرد او نتیجه گرفت که پاسخ این مخمسه را باید در ایمان دینی مردم عادی جست و نواقص عقل را با ایمان جبران کرد.. موریتس شلیک از طلسم اهداف سخن می گوید او بر این باور معنا یا ارزش عمل در کاری نیست که واقعا می کنیم.



فصل سوم : خدا

1. انسان بی اهمیت

مسائل مربوط به معنا و هدف همیشه مثل امروز مردم را به دردسر نمی انداخته اند. در عصر دین این امر را به خالق حکیم ارجاع می دادند. خالق جهان هرچه در آن است را برای هدفی به وجود آورده و هر فرد انسان جزئی از این طرح بود.

کورت بیر می نویسد: ممکن است استدلال کند هر چه تبیین های علمی را روشن تر بفهمیم بیشتر به این نتیجه سوق می یابیم که زندگی انسان هیچ هدف و معنایی ندارد.

مکث می گوید که "زندگی جز سایه ای گذرا نیست و اهمیتی ندارد"



۲. هدف خدا و مساله شر

اگر بی اهمیتی انسان در تصویر علمی جدید از جهان به ناگزیر به ذهن متدین خطور کند، او همچنان می تواند به این باور پایبند بماند که هدف خدا به زندگی انسان معنا می دهد. کانت می نویسد: "حتی خدای واحد انجیل را باید نخست، پیش از آنکه بتوانیم خدای واحد تشخیص دهیم با آرمان کمال اخلاقیمان بسنجیم."

ژان پل سارتر این نکته را با قربانی کردن فرزند ابراهیم و فرمان خدا مطرح کرده است. به گفته بیر چنین باوری ارزش چندانی ندارد. او می گوید ممکن نیست چنین باوری پاسخی رضایت بخش به پرسش ما درباره هدف زندگی باشد بلکه اعترافی است به ناممکن بودن پاسخ گفتن به این پرسش.



۳- زندگی پس از مرگ

زندگی پس از مرگ نقش مهمی در تصورات دینی از معنای زندگی دارد. مرگ برای غیر متدینان رخدادی منفی و برای متدینان رخدادی مثبت است.

بر رهگذرم هزار جا دام نهی
گویی که بگیرمت اگر کام نهی
ما را تو بهشت اگر به طاعت بخشی
این مزد بود لطف و عطای تو کجاست
مولفه مهم: زندگی دنیوی معنادار حس هدف داری و دست یافتن به هدف است.

۴- معنا و تقویم دینی

باید به پیوند دیگر دین با معنا هم اشاره کرد که البته مفهوم دیگری از معناست این نوع به هدف و معنا کمال اخلاقی ربطی ندارد.

فصل چهارم : مرگ



ترس غریبی است مرگ. یکی از واقعیت های بزرگ زندگی است در طول اعصار، آدمیان دورنمای مرگ را به شیوه های متفاوتی دیده اند. شکسپیر برای هملت مرگ را کمال می داند. و اپیکور استدلال می کند مرگ خود را ترسناک دانستن خطاست در آخر مرگ گذر از یک مرحله به مرحله دیگر است.

۱- آیا مرگ پایان راه است؟

سقراط مطمئن بود که بعد از مرگ بدنش یعنی ذات او زنده می ماند. موریتس شلیک استدلال می کند ادامه مرگ پایان راه است. به استدلال دکارت بقای صدف ها و اسفنج ها پس از مرگ اجسامشان همچنان ممکن است. این مسائل بی معناست نه اعتبار.



۲- تسلاي طبيعت

آگاهي از اينکه مرگ در انتظار ماست معنای زندگي را تحت تاثير قرار مي دهد.
شوپنهاور مي گويد اگر مرگ ارزش داشت هدفش نياستي نبود و زندگي بدون مرگ بي معناست. او هدف را با آنچه در پايان مي آيد مخلوط مي کند و چون در پايان است مرگ هدف نياست.
لوکرتيوس از ما ميخواهد تصور کنيم که خود طبيعت به کساني که از مرگ شکوه مي کنند پاسخ مي دهد که گله و شکايت براي چيست؟

۳- نگاه که مرگ در مي رسد

اپيکور مي نويسد مرگ دخلي به ما ندارد، چرا که وقتي ما هستيم مرگي در کار نياست و وقتي مرگ مي رسد ما ديگر نياستيم.
نمي توانيم نتيجه بگيريم که مردن شر نياست صرفا به اين دليل که خارج از تجربه ماست.



۴- مرگ و دیگر صورت های نبودن

سوال: مقایسه مرگ با خواب چقدر بجاست؟

مرگ پایان زندگی است ولی خواب صرفاً وقفه ای در آن است. یک خواب خوب شبانه که حس تازه ای به ما دست بدهد یکی از لذت های زندگی است.

بر خلاف توصیه اپیکور فکر نبودن پس از مرگ عمیقتر از فکر نبودن پیش از تولد ما را متاثر می کند. چرا باید اینگونه باشد؟

مونتنی از آینده و عواطف معطوف به آینده ای را که تجربه می کنیم سخن می گوید.

حسرت خوردن برای نبودن پس از مرگ هم، به قیاس حسرت خوردن درباره گذشته بیهوده است اما این نتیجه به دست نمی آید که این حسرت ها ناشی از بدفهمی است.



۵- مرگ و خوبی زندگی

آیا دلیلی است که مرگ را شر بدانیم؟

بنابراین به گفته ویلیامز "خود خواستن یک چیز دلیلی برای اجتناب از مرگ به دست می دهد" حسرت خوردن بابت مرگ همچون یک شر عقلانی است. **دلیل دیگر بد شمردن مرگ، خوبی زندگی است.** در یکی از اپراهای گیلبرت و سالیوان گفته می شود "زندگی دسری است پر ز آلوده" نیگل با اذعان به اینکه زندگی هم شامل بدبختی است و هم خوشبختی به شکل دیگری به نفع خوبی زندگی (و در نتیجه بدی مرگ) استدلال کرده و می گوید "ادراک، میل و فعالیت خودشان مزیت اند»



6- مرگ و میل به زندگی

شاید بگویند مرگ به این دلیل ساده شر است که بر خلاف میل به زندگی است اما شان میل به زندگی چیست؟

فرض کنیم اکسیر حیات را بر ما عرضه کنند که از پیری و بیماری مهلک در امانمان دارد. اگر چنین فراورده ای به بازار بیاید چه کسی آن را می خرد؟

۷- نتیجه: معنای مرگ

کم اند کسانی که انکار کنند دورنمای مرگ مولفه مهمی از زندگی انسان است. این دورنما همچنین در مجموع، دورنمایی اندوهبار است نه شادی آفرین. چنانچه دیدیم مرگ از برخی جهات شبیه خواب و شبیه نبودن پیش از تولد است و وقتی آن را از این جهات ملاحظه می کنیم ممکن است تسلی بیابیم به این ترتیب مرگ شر نخواهد بود مرگ اینکه آن را مانند شوپنهاور هدف زندگی بدانیم. بنابراین آیا این نتیجه است که دورنمای مرگ تفاوت چندانی در زندگی ما به وجود نمی آورد؟ البته تفاوت عظیمی به وجود می آورد می توانیم بگوییم معنای زندگی را متفاوت می کند.



فصل ششم : خودشکوفایی

روند کلی کتاب به این صورت است که در فصل های نخست به واقعیت های منفی ای می پردازد که با مساله معنا در ارتباط می باشد : مانند : مرگ (لیکور / تاماس نیگل)

رنج (شوپنهاور) فقدان هدف نهایی (هیوم - شلیک)

و در فصول بعدی به این مساله می پردازد که با این وجود (واقعیت های منفی) چگونه باید

زندگی کنیم؟

او از میان راه های موجود برای معنا بخشی به زندگی خود شکوفایی را انتخاب می کند و انرا از چند

دیدگاه فلسفی مورد بررسی قرار می دهد



خود شکوفایی یعنی مبتنی بر ماهیت زیستن .

این به چه معناست ؟!

ایا به این معناست که کاری را انجام دهم که میل ام می کشد؟ در این میان اخلاق چه می شود ؟ (فصل خوشبختی و میل

برخی دیگر نسخه شان برای خود شکوفایی بازگشت به طبیعت می باشد . مانند رسو برخی دیگر به خلاف می گویند که شکوفایی انسان بر فرار رفتن از طبیعت می باشد مانند جان اسوارت میل (فصل طبیعت) و در اخر برخی گفتند که ماهیت ما را هیچ کس تعیین نمی کند و ما خود سازنده خویش می باشیم . تقدم وجود بر ماهیت

مانند سارتر و اگزیستانسیالیسم (فصل من کی هستم ؟)



فصل هفتم : طبیعت

رسو معتقد است که غرور و نخوت جزئی از ماهیت انسان بدوی نبوده . او از انسان هایی **تصنعی** سخن می گوید که از ماهیت طبیعی خودشان را فراموش کرده اند و بر اساس نظر دیگران زندگی می کنند . اشکال اشاره می کند به گرایش ادمی به دیدن خود از چشم دیگران . ادمی به چگونگی نگاه دیگران به خود اهمیتی اساسی میدهد.

وضع انسان را اینگونه توصیف می کند : فقط چگونه زیستن در چشم دیگران رو بلدند و عطش روز افزونشان به ثروت نه برای نیاز واقعی بلکه برای پیشی گرفتن از دیگران می باشد .

سنکا : حکمت واقعی عبارت است از ترک نکردن طبیعت و بر طبق قوانین و الگوی ان به عمل خود شکل دادن

جان اسوارت میل می گوید اتفاقا تعالی انسان دراین است که بر طبیعت فائق آید . مهندسی و پزشکی و ... از این قبیل اند.



فصل هشتم : هوموساپینس

ارسطو به خلاف رسو وضع انسان بدوی را منحنی می داند و اجتماعی زیستن را از ماهیت های انسانی می داند . انسان حیوانی است سیاسی - اجتماعی !

یکی از توصیه های جدی ارسطو این است که بدون تأمل به امیال مان راه ندهیم .
او چند نوع زندگی معنا دار (داستان زندگی) را با توجه به ماهیت انسان معرفی می کند :
زندگی محققانه :

در مابعد الطبیعه می نویسد: ((همه انسان ها به طبع میل به دانستن دارند . این مسئله را لذتی روشن می سازد که از ادراک های حسی مان می بریم . به خاطر خودشان و فارغ از فایده شان... فلسفه از حیرت پدیدار شد . اشکارا به خاطر خود معرفت بود نه برای آنچه در پی آن می آید . زیرا فلسفه زمانی پیدا شد که اسایش جسمی و ذهنی زندگی تامین شده بود . بنابراین روشن است که خواست حکمت هیچ مزیتی خارج از خود ندارد .))

بنابراین زندگی محققانه نظام مند یکی از انواع زندگی معنا دار است .



زندگی زیبایی شناختی :

آنچه ما را جویای تامل و تحقیق در عالم کرده است نظم موجود در آن می باشد . و اینکه هر پدیده ایی علتی دارد . در میان نظم ها والگو های عالم نوعی از نظم های موجود در طبیعت جنبه زیبایی شناختی دارد (جدای از علمی) مانند تقارن رنگ ببر ها یا رنگها و رگ برگ های یک گل و ...

از اینرو علم به ما کمک می کند تا نظم موجود در پس عالم را درک کنیم و هنر نیز فرصتی است برای دادن یک نظم . وقتی موسیقی مورتسارت رو گوش می دهیم احساس می کنیم که نت ها دقیقا در همان جایی هستند که باید باشند (این می تواند یکی از معیار های جدی برای نقد هنری باشد ، اینکه همه چیز در جای خود قرار گیرند به صورتی که به سهولت بتوان جایگزینی بهتر برای آن ارائه کرد .)

حقیقت این است که انسان همان مقدار که بی اختیار معرفت جوست بی اختیار نیز هنرجو می باشد . و این دو انچنان هم از یکدیگر جدا نمی باشند .

زندگی اخلاقی و مبتنی بر فضیلت :

ارسطو زندگی نیکو رو بشدت با بروز و ایجاد فضائل مرتبط می دانست . (سلیگمن ایده ارسطو را گسترش داد) دانستن اینکه شخص دیگری روی من حساب می کند یکی از رضایت بخش ترین دلایلی است که می توانم برای عمل

داشته باشم



ایا خوشبختی همان ارضا امیال است ؟
ایا پیروی از امیال ناپسند است ؟ **حیوانات و عقل**
خوشبختی و حقیقت ! آزمایشگاه فلسفی (دستگاه لذت و فرق لذت و خشنودی)
خوشبختی و وظیفه : برخی در تلاش اند که خوشبختی را با اخلاقی زیستن یکی کنند . اما ایا واقعا
اینگونه است ؟ میزان تعارض میان خوشبختی و اخلاق به سنخ روانشناختی شخص نیز بستگی دارد برخی
از رفتار های فضیلت مند لذت می برند.
بخش بزرگی از اقتصاد امروزی به دنبال ایجاد امیال است نه ارضا امیال و نیاز های جدید
پدید می آورد.
ارسطو انسان خوشبخت را انسانی می داند که امیال اش باهم یکپارچه می باشند .



+ دیدگاه سارتر درباره ماهیت آدمی !
+ تقدم وجود بر ماهیت ! انسان خود را می
سازد .
+ آقای سارتر پس ما چگونه زندگی کنیم ؟ در
پاسخ می گوید اصیل !
به معنای ساده یعنی خود واقعی ات باش !



نقد هایی در مورد کتاب

ایا می توان ماهیتی برای انسان قائل شد؟
ایا می توان با توجه به ماهیت انسان نسخه ایی عمومی صادر کرد ؟
تا چه اندازه معنا امری شخصی است و فردی؟! این کتاب به فردیت بهای کمتری
داده است



سازمان مردم نهاد "رجاوندان شهرامید"

با ایمان به تاثیر ارتقاء خودآگاهی جمعی بر عبور از مسائل فراراه توسعه ایران عزیزمان بر آن است تا با همه کیر کردن مطالعه کتاب های مرتبط با این حوزه گامی هرچند کوچک در این مسیر بردارد.

مجموعه اسلاید هایی که مشاهده شد، مربوط به یکی از جلسات ارائه کتاب بوده
شما نیز می توانید بایستادن به این حرکت جمعی، چراغ خویشستن بر فروزید و هریک نوری باشیم در عبور از تاریکی ها

همراه شو عزیز...